

مدت: ۲۹/۵ دقیقه

بسم الله الرحمن الرحيم یکشنبه ۱۴۰۳/۳/۶ درس فقه معاصر.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در پاسخ این جواب بود که گفته شده بود که قضایای حقیقیه منحل می شود و وقتی منحل شد هر کدام از آن قضایای منحل شده مغیا می شود به آن قید و در مواردی که آن قید تحقق پذیر نیست لغو می شود. پس «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا» این جور می شود. زید و عمرو وقتی که مبیعه کردند؛ اینها خیار دارند «حَتَّى يَفْتَرِقَا». خالد و بکر همین طور «حَتَّى يَفْتَرِقَا»، فلانی و فلانی هکذا «حَتَّى يَفْتَرِقَا»، بانک صادرات و بانک سپه هم هکذا «حَتَّى يَفْتَرِقَا»، این هم از توی آن در می آید و حال این که نسبت به بانک صادرات و بانک کذا این جا معقول نیست افتراق. پس بنابراین اشکال این می شود که این قضایا منحل می شود بعد از قضایا، در بعضی از این قضایا این تقیید لغو است، نادرست است. پس بنابراین اشکال برمی گردد. این مطلبی بود که گفته شد.

پاسخ این اشکال و این جور جواب دادن این جور اشکال می کنند، می گویند که ببینید؛ اشکال لغویت است دیگه که لغویت لازم می آید. بالاخره شارع می بیند که این غایت را باید ذکر کند. برای ذکر این غایت دو راه دارد. یکی این که بیاید کلام را جوری قرار بدهد و جوری بفرماید که اصلاً آن موارد غیرممکن را نگیرد. مثل این که این جور بیاید بفرماید. بفرماید «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا إِنْ أُمِنَ التَّفَرُّقُ» یا «فی موارد امکان التفرق»، این جوری بیاید بگوید. خب این دیگه اصلاً مثل اشخاص حقوقی را نمی گیرد. چون آن جا اصلاً امکان تفرق وجود ندارد. یک راهش هم این است که بیاید اصلاً قید نزنند. این قید را نزنند «مع امکان التفرق» بیاید بگوید چی؟ بیاید بگوید که «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا» مادامی که افتراق پیدا نکرده. خب در مواردی که افتراق پیدا می کنند خیار وجود ندارد و اثر دارد. این حرف شارع، این قید را آورده کار لغوی نکرده چون اثر دارد، برای آن جاها اثر دارد. آن جا هم که نمی توانند افتراق پیدا کنند خب خیارشان ادامه دارد دیگه، چه

می‌شود؟ چه لغویتی پیش می‌آید؟ مع این‌که این عدم تقیید به این‌که امکان داشته باشد، فلان داشته باشد، آخف مؤونۀ هست. برای این‌که او احتیاج دارد به این‌که لفظی را بگوید، تقییدی بکند، حرف اضافه‌ای بزند، این‌جا نه، چه لغوی را شارع این‌جا مرتکب شده که شما بگویید اشکال دارد؟ این قید برای آن مواردی که افتراق امکان دارد و با افتراق دیگه مصلحتی برای خیار مجلس وجود ندارد، خب آن موارد را که شامل می‌شود و این قید به درد می‌خورد. آن‌جا هم که امکان ندارد تفرق پیدا بکنند؛ خب آن‌جا چه می‌شود؟ آن‌جا خب خیارشان ادامه دارد. پس چه لغویتی لازم می‌آید که شما می‌گویید آقا، وقتی نسبت به بعض افراد درست نیست در آن موارد لغویت لازم می‌آید. نه، لغویتی لازم نمی‌آید چون جداگانه که نیامده بگوید. این قیدی را آورده در این گفتار، در این تقییدی که دارد می‌کند، این تقیید منفعت دارد، فوائد دارد در آن مواردی که امکان دارد، آن موارد هم که امکان ندارد مشکلی پیش نمی‌آید. این، بارها این را عرض کردیم. این می‌دانید شبیه چی می‌ماند؟ شبیه این می‌ماند که شما مثلاً می‌خواهید با آینه یک افرادی را، یک فردی را نشان بدهید، یک منطقه‌ای را نشان بدهید، یک جایی را نشان بدهید، خب آینه را که بلند می‌کنی قهراً اطراف و اکنافی که مدنظر شما نیست هم نشان داده می‌شود. شما بگویید آقا، نشان دادن آن‌ها لغو است. می‌گویی آقا، من بلند کردم آن‌ها مال خودش است. اگر بخواهم آن‌ها را نشان ندهد باید یک کارهای اضافی بروم انجام بدهم. یا بروم آن‌ها را ببوشانم یا این را دایره‌اش را، مثلاً این آئینه را دایره‌اش را ضیق کنم، یک جوری کنم که آن‌ها را بازتاب ندهد در خودش. این کار زائدی است. اما حالا من آن را دارم نشان می‌دهم، این‌که لغو نیست، دارد آن نشان می‌دهد. آن‌ها هم خودبه‌خود دارد؟؟ باشد، چه می‌شود؟ پس بنابراین این مسئله هم که گفته می‌شود لغو است به این شکل جواب داده می‌شود.

س: ...

ج: خداوند متعال هم همین‌جور است.

س: ...

ج: حالا مثلاً بگویید، خدای متعال بفرماید یا ایها الناس فلان‌کار را انجام بدهید. درست؟ حالا فرض کن شامل عَجَز هم بشود؛ خب چی می‌شود؟ همان خطابات قانونیه که، خطابات قانونیه که امام می‌گویند همین

است. می‌گوید در خطابات قانونیه لغویتی لازم نمی‌آید. خب آن عاجز را شاملش بشود ولی معذور است پیش خدا، خدا که چیزش نمی‌کند که، مؤاخذه‌اش که نمی‌کند. حالا خطاب شاملش بشود، آسمان که به زمین نمی‌آید که ...

س: ...

ج: خب بله.

س: ...

ج: خب پس بنابراین تعین ندارد که، باید بگوید. خب نه، اتفاقاً آن راه این هم احتیاج ندارد. کلام اضافه گفتن نمی‌خواهد. می‌فرماید که «و علی الجواب» یعنی «و یمكن الردّ» عطف به آن «یمكن الردّ علی الجواب» اول است که در سطر اول در مناقشه الجواب بود. «و یمكن الردّ علی الجواب عن الإشکال الحلی» که اشکال حلی این بود که انحلال هست و هر کدامش مقید می‌شود لغویت لازم می‌آید. جواب بدهیم، رد کنیم این اشکال حلی را به چی؟ «بأن وجه الاستحاله» این «لا یرد» وارد نمی‌شود «فی ما كانت الغایة جامعاً بین الممكن والمستحیل»؛ آن جایی که غایت جامع بین ممکن و مستحیل هست آن جاها را نمی‌گیرد. چرا؟ چون این جاها بی که بالاخره هم فرد ممکن وجود دارد هم فرد مستحیل وجود دارد؛ شارع که مجبور است و ناچار است علی جعل الحکم مغیا، باید حکم را مغیا قرار بدهد. بالاخره چون مصلحت برای آن‌هایی که افتراق در آن‌ها ممکن دست مصلحت تا جایی است خیار داشتن‌شان که افتراق پیدا نکرده باشد. فلذا شارع مجبور است «علی جعل الحکم مغیی ولو بلحاظ موارد إمكان حصول الغایة» ولو به لحاظ آن موارد خب مجبور است که این کار را بکند. «وعلیه» حالا که مجبور است قید را بیاورد. دو راهکار دارد شارع «و علیه» بر این مجبور بودنش «إما أن يجعلها مغیا ویستثنی موارد امتناع الغایة»، یا باید قرار بدهد آن احکام را و مغیای به غایت که بدهد اگر گفته بودند بهتر بود. چون الان جعل الحکم است. این هم بدهد آن حکم را مغیی و یستثنی موارد امتناع غایت را، حالا موارد امتناع را می‌خواهد استثناء کند. یا به این که ادات استثناء به کار ببرد. بگوید الا فلان جا، سواء فلان جا، مگر فلان جا، این جوری بگوید یا نه، «ولو بأخذ الإمكان قیداً فی موارد امتناع الغایة»، بیاید امکان را قید قرار بدهد. در مواردی که غایت ممتنع است بیاید بگوید اگر ممکن شد برای شما «ولو

بأخذ الإمكان قيداً في موارد امتناع الغاية». این در موارد امتناع غایت که نمی‌آیند این را، امکان را قید قرار بدهند. بلکه به لحاظ؛ أخذ بکند امکان را قید برای خروج موارد امتناع غایت که آن‌ها را شامل نشود. «فمثلاً كما ها هنا يجعله كما يلي»: مثلاً مثل مورد بحث ما قرار بدهد آن حکم را همانند این عبارتی که بعد از این واقع می‌شود و می‌گوییم. می‌گوییم «البيعان بالخيار حتى يفتراق إن أمكن ذلك»، اگر این افتراق امکان داشت این قید را بیاورد تا دامنه کلام را مضیق مند تا شامل آن موارد که امکان ندارد اصلاً نشود. بیاید این جوری بگوید که خب اگر استثناء کند تخصیص است، مثل تخصیص است. اگر این جوری بگوید تخصصاً خارج است اصلاً شامل نمی‌شود. پس یا این کار را بیاید بکند که یک استثنائی، یک قیدی توی کلامش بیاورد «وإما أن يجعل الافتراق غايةً بلا استثناء وتقييد»، بیاید افتراق را غایت قرار بدهد بدون این که استثنائی را در عبارت بیاورد یا تقييد به امکان و فلان را بخواهد در عبارت بیاورد. بلکه همین جور بگوید «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ حَتَّى يَفْتَرِقَا». «والثاني» که افتراق را غایت قرار بدهد بلااستثناء و تقييد، این «أخف من الأول» است «مؤونه»، مؤونه و هزینه کمتری را دارد. «فلا يأتي محذور اللغوية فيه». بنابراین محذور لغویت در این نمی‌آید. چون قید اضافه که نیاورده، آن قید هم به لحاظ آن موارد درست بوده، خلاصه آن موارد هم آن قید محقق هیچ وقت نمی‌شود فلذا خيار او هم ادامه داشته باشد چی می‌شود؟ «والحاصل أن الوجه الثاني غير تام». حاصل این است که این وجه دوم که بیان شد در صفحه ۳۱۸ برای این که بگوییم این قید «حَتَّى يَفْتَرِقَا» مانع است از شمول اطلاق «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ» نسبت به شخص اعتباری، این وجه و وجه ناتمام و نادرستی دست.

وجه سوم: «الوجه الثالث» برای این که بگوییم این عبارت «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا» بخواهیم بگوییم شامل فرد و اشخاص اعتباری نمی‌شود. این است که این جور بگوییم. «هذا الوجه يختلف عن الوجهين السابقين بكونه إثباتياً واستظهارياً، وحاصله أن المراد من جعل الافتراق غايةً في الأخبار، هو تقييد هذا الخيار بما قبل الافتراق»؛ توضیح مطلب این است که خب، وجه دوم و وجه اول ما به یک مطلب عقلی تمسک می‌کردیم که می‌گفتیم جایی که امکان ندارد تقييد لغو است. لغو هم به حکم عقل عملی سرزدنش از شارع قبیح است. به این جور چیزها تمسک می‌کردیم. در این وجه ثالث نه، استظهاری است. کار به این نداریم که قبیح است یا قبیح نیست. می‌خواهیم بگوییم عبارت شارع که می‌فرماید «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا» این

ظهور در این دارد که خیار مجلس مال قبل الافتراق است. یعنی این قبلیتش باید حفظ بشود. این اصلاً خیار مجلس مال چیه؟ خیاری است که این اختیار، این اعمال خیار قبل الافتراق باشد. این مال این است. پس بنابراین افتراق می شود قید خیار و این که این باید پیش از آن باشد. باید اعمال خیار پیش از افتراق باشد. خب در جایی که اصلاً افتراق معنا ندارد نمی شود خیاری را این ها انجام بدهند که پیش از آن باشد که. پس بنابراین این کار نداریم به این که این ثبوتاً چه طور است؟ لغو است؟ لغو نیست؟ آن ها، به این ها کار نداریم. حرف سر این است که این عبارت «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرَقَا» وقتی دست عرف می دهیم چی معنا می کند؟

س: ...

ج: این جوری از آن می فهمد که این افتراق باید چی باشد؟ این خیار مقید است به عدم افتراق و خیار قب افتراق این مشروع است، پس باید یک افتراقی باشد که ای بشود خیار قبل الافتراق، اما جایی که افتراقی امکان ندارد تحقق پیدا کند خیار قبل الافتراق هم معنا ندارد. فلذا در متلاصقین مثلاً که این امکان ندارد این ها از هم جدا بشوند این ها خیار مجلس مثلاً طبق این نظر ندارند چون الان بیایند معامله کردند بگویند که فسخت، این فسخت آن ها قبل الافتراق است چون هیچ وقت افتراق رخ نمی دهد تا این متصف باشد به این که این خیار قبل الافتراق است. و هکذا در جایی که یک نفر هم بایع است هم مشتری است مثل موارد ولایت این جوری است. این مطلبی است که اصلش از مرحوم سید یزدی قدس سره که صاحب عروه در حاشیه می مکاسبشان استفاده می شود این جور مطلبی را ایشان...

س: ...

ج: خب بله ولی بالاخره آن ها افتراق دارند دیگر، حالا ولو ده ساعت بکشد. پس این یکجا زندان شان کردند یک اتاق کوچکی زندان هستند ...

س: ...

ج: نیست دیگر آن جا که جدا نمی شوند از هم ...

س: ...

ج: نه افتراق بدنین است افتراق این است نه این که از مجلس ... فلذاست که اگر از مجلس مباحث بلند شوند بروند روی مسأله اش ذکر کردند دیگر، با هم قدم می زنند بروند خانه شان، توی راه اعمال خیار همین طور می توانند بکنند، با این که مجلس مباحثه مثلاً گفتند برویم حرم که این معامله را انجام می دهیم جای متبرکی باشد، آمدند کنار ضریح حضرت معصومه علیها السلام معامله می منزل شان را کردند بعد با همدیگر همین طور آمدند و حالا دارند می روند فرض کنید منزل شان که یک کیلومتر دو کیلومتر از حرم دور است، این ها دیگر توی مجلس مباحثه نیستند ولی افتراق پیدا نکردند هنوز فلذا خیار مجلس شان همین طور باقی است.

س: ...

ج: حقیقی، افتراق حقیقی است. حالا آن هم یک مسأله‌ای است، حالا اگر یکی‌شان بیهوش شد مثلاً، حالا شما بگویید این افتراق است، این‌جا افتراق حاصل است یا نه؟ ظاهرش افتراق بدنی است.

«الوجه الثالث: هذا الوجه يختلف» این وجه سوم مختلف از دو وجه گذشته «بگونه» این وجه سوم یک امر اثباتی و استظهاری است، یعنی دلالت در مقام اثبات و استظهار ما از روایات است، کار نداریم به مسأله‌ی عقلی که در آن دوتا من مطمح نظر بود «و حاصله» حاصل این وجه ثالث این است که «أنَّ المراد من جعل الافتراق غاية في الأخبار» که فرمود «البيعان بالخيار ما لم يفترقا»، «هو تقيد هذا الخيار بما قبل الافتراق» می‌خواهد مفاد این اخبار این است که می‌خواهد این خیار را مقید کند به قبل الافتراق، نمی‌خواهد بگوید تا آن زمان ادامه دارد. یک‌وقت شما این‌جوری معنا می‌کنید می‌گویید این‌ها خیار دارند این خیارشان هم ادامه دارد تا جدا بشوند، نه این می‌گوید استظهار ما این نیست، می‌گوید این خیار قبل الافتراق دارند یعنی چنین خیاری، خیاری که صفتش این است که قبل الافتراق است. پس بنابراین اگر این دوتا هیچ‌وقت از هم جدا نمی‌شوند آن خیاری که انجام دادند قبل الافتراق هیچ‌وقت نبوده ...

س: ...

ج: ادعا است دیگر، حالا ادعا کردند این‌جوری عرف می‌فهمند.

«أي أنَّ الأخبار تثبت الخيار في مورد» که در آن مورد «يفترق المتعاقدان بعد المعاملة» جایی که این‌جور است خیار را دارد تشریح می‌کند که خیار قبل الافتراق باشد «و في هذا الفرض يثبت الخيار في الزمان السابق على التفريق» در این فرضی که این‌ها افتراق پیدا می‌کنند بعد از معامله، در این چنین فرضی خیار در زمان سابق بر تفرق ثابت می‌شود. اما جایی که اصلاً تفرقی بعداً نیست که قهراً باعث می‌شود که این خیار قبل التفرق بر آن صدق نکند این اصلاً ثابت نیست چنین خیاری «و عليه» بنا بر این استظهار «فلا يتحقق الخيار فيما لو لم يتحقق الافتراق أبداً» در جایی که هرگز افتراق تحقق پیدا نمی‌کند خیار مجلس هم تحقق پیدا نمی‌کند. چون آن خیار نمی‌شود خیار متصف به قبل الافتراق «كما إذا صدق البائع و المشتري على شخص واحد» مثل کجا که هیچ‌وقت افتراق تحقق پیدا نمی‌کند؟ مثل موردی که صادق بیاید هم واژه‌ی بائع و هم بائع مشتری و شخص واحد که گفتیم مثلاً یک نفری ولیّ دو نفر است این فرزند بر این فرزندش و آن فرزندش، آن‌ها هم هنوز غیر بالغ هستند خب این پدر هم ولایت بر این دارد هم ولایت بر او دارد. خب در این‌جا می‌خواهد مثلاً مال این فرزند را بفروشد به آن فرزند، مصلحت‌شان است غبطه‌ی در این است مثلاً، که مال این فرزند را بفروشد به آن فرزند. خب در این‌جا بائع کی هست؟ همین پدر است، مشتری کی هست؟ کی می‌گوید قبلت؟ همین پدر می‌گوید، آن‌که شیرخوار است آن‌که غیر بالغ، یا اگر شیرخوار هم نیست، غیر بالغ قولش معتبر نیست پدر باید بگوید. خب این‌جا این پدر خیار مجلس دارد این‌جا؟ نه طبق این معنا، چرا؟ برای این‌که این نمی‌تواند خودش از خودش جدا بشود که، پس بنابراین از آن نمی‌تواند سر بزند خیار که متصف است به این‌که این خیار قبل الافتراق است از این نمی‌تواند سر بزند. این یک موردش «كما إذا صدق أو كان الافتراق غير مسبوق بالاجتماع كما في المقام» یا در جایی که اصلاً اجتماعی وجود ندارد، تا این‌که بعداً افتراقی تصور داشته باشد، مثل چی؟ مثل دو شخص اعتباری. بانک مرکزی، بانک سپه، حالا او ارز فروخته به بانک سپه، بانک سپه هم از بانک مرکزی ارز خریده، این‌جا دیگر خیار مجلس بگوییم این دوتا

دارند نمی‌شود، چرا؟ برای خاطر این‌که این‌ها از هم، این‌ها اصلاً اجتماعی ندارند تا بگوییم جدا می‌شوند از همدیگر ...

س: ...

ج: ساختمان که شاخص اعتباری نیست ولو ساختمان‌های‌شان فرض کن کنار هم باشد.

س: ...

ج: شخص اعتباری داریم می‌گوییم نه کارگزارش را می‌گوییم آن‌که قبلاً بحث شد، مدیرعامل را نمی‌گوییم، رئیس را نمی‌گوییم، خود شخص اعتباری یعنی بانک سپه، بانک سپه که این‌ها کارمند آن‌جا هستند، کارمند او هستند، این ساختمان ملک او است، آن یک امر اعتباری است آن شخص اعتباری است این‌که شخص حقیقی است. خب داریم می‌خواهیم بگوییم آن شخص اعتباری خیار دارد یا ندارد. خب آن شخص اعتباری اجتماعی ندارد با آن شخص اعتباری، با بانک مرکزی به عنوان بانک مرکزی با بانک سپه اجتماعی ندارند که بعد افتراق در آن‌جا صادق باشد تا بگوییم که این‌ها بنابراین چون اجتماعی ندارند که افتراق داشته باشند قهراً این‌ها خیار ما قبل الافتراق هم در آن‌ها تصور ندارد. خیاری که این‌چنین صفت را داشته باشد در آن‌ها نیست.

س: ...

ج: به زمان اداری چه ربطی دارد این؟ فرض سر این است که این ذوالخیرین که این بانک یا آن بانک باشند این دوتا اجتماع ندارند نه در هیچ زمانی نه زمان اداری نه غیر اداری، اصلاً اجتماع ندارند این دوتا.

س: ...

ج: افتراق بعد الاجتماع است دیگر، افتراق در کجا صادق است؟ که اجتماعی باشد بعد افتراق بشود. وقتی اجتماعی نیست افتراق هم نیست.

س: ...

ج: بابا زمان اداری را می‌شود تصور کرد ولی زمان اداری

س: ...

ج: خب افتراق یعنی این، پس افتراق چه‌جور می‌شود؟ افتراق چه کسانی می‌شود؟

س: ...

ج: زمان تمام شد؟ به زمان ربطی ندارد، خب متعاملین هم با هم دوتا با هم نشستند معامله می‌کنند زمان معامله تمام شد بعد می‌نشینند می‌خواهند ولی از هم جدا نیستند، خب همین‌طور خیار مجلس‌شان هست. ربطی به زمان این ندارد که این‌جا.

س: ...

ج: «او کان الافتراق غیر مسبوق بالاجماع کما فی المقام» که شخص اعتباری باشد این هم وجه سوم.

«إشکالات: أولاً: یرد علیه الإشکال النقضی بدلیل الحلّ السالف.» اشکال اول این است که آن قاعده‌ی حلی که ما در گذشته نقض می‌کردیم آن وجه‌های سابق را به آن، آن نقض این‌جا هم وارد می‌شود و آن این است که خب فرمود «کل شیء لک حلال حتی تعلم أنه حرام» خب در زمان غیبت امکان علم وجود ندارد، پس بنابراین قاعده‌ی حل مال زمان غیبت نیست ...

س: ...

ج: چون آنجا هم همین معنا باید بکنی دیگر، حلی که مقید به علم است، این را اینجوری کند آن را آنجوری معنا نکند که نمی‌شود اینها یکی هستند. اگر اینجا هم حلیت مقیده‌ی به علم است یعنی حلیتی که قبل العلم باشد، پس این حلیت برای کسانی است که می‌توانند عالم، می‌روند بعداً عالم می‌شوند تا عالم نشدند حل است. خب باید این نقض به آنجا وارد بشود، اینجا می‌توانی چنین حرفی را بزنی؟ این اولاً. «ثانیاً: الغایة لا تقید حکم الخیار بما قبل الافتراق» ثانیاً این استظهاری که شما می‌کنید می‌گوید این غایت دارد خیار را و حکم را مقید می‌کند، نه حکم را مقید نمی‌کند بلکه می‌گوید این حکمی که قید ندارد استمرار دارد تا آن زمان نه این که قید او باشد. حالا یک مثال می‌زنند می‌گویند مثلاً در این مثال نگاه کنید اگر مولا اینجور گفت «اکرم زیداً قبل أن یفسق» می‌گوید آقا زید را اکرام کن قبل از این که فاسق بشود، حالا اگر ما می‌دانیم این زید آدم عادل است تا آخر عمرش گناه نمی‌کند پس اکرام او واجب نیست چون ما اکرام قبل الفسق نمی‌توانیم انجام بدهیم؟ این نمی‌خواهد بگوید قبل از ان یفسق یعنی وجوب اکرام مقید است به قبل الفسق، یعنی باید یک فسقی باشد این قبل از آن، وصف قبل از آن را پیدا بکند، این که معنایش نیست. اینجا هم معنایش این نیست که خیار قبل الافتراق باید بر آن صدق بشود، اینجا هم کما این که اینجا اکرام قبل الفسق لازم نیست این وصف برای اکرام ما باشد بلکه عرف از آن چی می‌فهمد؟ می‌فهمد آقا این وجوب اکرام هست تا استمرار دارد تا این که خدای نکرده او فسقی از او سر بزند، فسقی از او سر زد دیگر این استمراری ندارد. اما نه این که باید اکرام تو این صفت را داشته باشد که این اکرام قبل الفسق است فلذا اگر بعداً فسق نکرد این اکرام تو به درد نمی‌خورد، چون اکرام قبل الفسق که نشد. خب این هم بله «فإن قیل: أكرم زیداً قبل أن یفسق، فلا یعنی أن الإکرام قبل الفسق واجب» این نمی‌خواهد بگوید «بنحو إن لم یفسق بعداً فإکرامه غیر مراد، بل معناه أن الفسق رافع للحکم» می‌خواهد بگوید این رافع حکم است اینجا هم می‌خواهد بگوید افتراق رافع حکم است «و هاهنا أيضاً یستفاد من الخطاب أن الافتراق رافع للخیار، لا أن الحکم فی زمن قبل الافتراق» این را نمی‌خواهد بگوید «و دعوی» دیگر حالا یک توضیحی می‌خواهد بعد ان شاء الله!

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.
پایان.